

دوفصلنامه پژوهش‌های قرآنی در ادبیات، دانشگاه لرستان
سال اول، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳ هـ.ش/۲۰۱۴ م

واکاوی مفهوم حیات طیبه‌ی قرآنی در کلام مولوی بلخی*

علی فتح‌الهی
دانشیار ادیان و عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد

چکیده

زندگی موضوعی اساسی و هدفمند پنداشتن آن از آموزه‌های ادیان الهی است. قرآن کریم توجه زیادی به مسأله‌ی زندگی مطلوب و معنی‌دار بودن آن داشته و در آیات بسیاری، زندگی انسان را امری غایتمند معرفی کرده است. قرآن، زندگی این جهانی انسان را واقعیتی در خور تأمل و در ارتباط تنگاتنگ با آخرت پنداشته است. مکتب اسلام به عکس سایر مکاتب فکری، هدف‌های مادی و معنوی زندگی را توأمان و برای به کمال رساندن انسان‌ها لحاظ کرده است. اساساً هدف تعالیم انسان‌ساز دین مبین اسلام تأمین زندگی مطلوب در حیات گذرای مادی دنیوی و حیات جاودانه‌ی اخروی برای انسان و تضمین خوشبختی او در هر دو سرا است.

عارفان مسلمان به طور عام و مولانا به شکل خاص و به تبعیت از تعالیم وحیانی، نیل به حیات طیبه یا زندگی عاشقانه را در گرو بندگی حق، تهذیب نفس و ریاضت تن تلقی می‌کنند. حیات طیبه‌ی عارفان، زیستی فارغ از موت و شهود بی‌واسطه‌ی اسماء و صفات پروردگار است. آنان نیل به حیات نیکو و مطلوب قرآنی و سرانجام سلوک در جاده‌ی طریقت را تنها در پرتو مرشد کامل تلقی می‌نمایند.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، معیشت سخت، زندگی مطلوب، حیات طیبه، مولوی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۲۰

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۳۰

پست الکترونیک نویسنده مسئول: ali.fathollahi@yahoo.com

۱- مقدمه و طرح سؤال

در زبان قرآن کریم، واژگان چندی برای تبیین مفهوم زندگی به کار رفته است. با آن که کاربرد واژه‌هایی چون عیش، معاش، معیشت و عیثه در قرآن کریم بسیار اندک است، اما کاربرد واژه‌ی «حیات» به صورت ترکیب وصفی در بیش از ده‌ها آیه تکرار شده است.

قرآن کریم، حیات طیبه را غایة‌القصوای انسان‌های مؤمن و نیکوکار معرفی می‌کند. عارفان مسلمان نیز با تأسی از تعالیم وحی درصدد تبیین حیاتی معقول و نیکو برای انسان برآمده‌اند. با وجود آنکه تصور می‌شود آنان جماعتی انزواطلب‌اند و تمایلی به زندگی مادی دنیوی از خود بروز نمی‌دهند، اما کاربرد فراوان واژه‌ی زندگی و دیگر واژگان مرادف با آن در قالب ترکیبات اضافی و وصفی با بسامدی خیره‌کننده و تلاش آنان برای تفسیر تعابیر و حیاتی همچون «حیات طیبه»، نشان از توجه تام عارفان مسلمان نسبت به مفهوم «زندگی» است.

به عنوان مثال بسامد تقریبی ۵۰۰ بار واژه «زندگی» در دیوان شمس و مثنوی معنوی نشان از توجه خاص مولانا به مفهوم اساسی زندگی است. نگرش مولوی به زندگی متعالی انسان، برخاسته از تفکر عرفانی و سلوک شادمانه در سایه‌ی دولت دوست است. عارفان مسلمان به ویژه مولوی با تأسی به آیات شریفه‌ی قرآنی در موازنه‌ی میان دنیا و عقبی، (ر.ک. انعام/۳۲؛ حج/۳۶، شوری/۶۰) سرای جاودان آخرت را ترجیح می‌دهند. به نظر می‌رسد مراد مولانا از «دنیا» در بسیاری از ابیات، زندگی این جهانی باشد. از آنجا که بسیاری از آثار کلاسیک گذشتگان ما متناسب با نیازهای فطری و برگرفته از آیات وحی و حتی متأثر از آراء بزرگان اهل تفسیر است، برای همیشه‌ی تاریخ بشریت کاربرد دارند. بنابراین ما در این نوشتار به

بررسی مسأله اساسی این تحقیق یعنی تبیین چگونگی زندگی مطلوب از منظر قرآن و تفاسیر و بازتاب آن در متون عرفانی به ویژه آثار مولوی بلخی خواهیم پرداخت.

۲- مفهوم زندگی و مراتب آن در قرآن کریم و تفاسیر

در قرآن کریم واژگان معاش، معیشت، عیسه و حیات برای دلالت بر مفهوم زندگی و زیست دنیوی و اخروی انسان‌ها به کار رفته است. تعبیر وحیانی: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (روم/۷) بیانگر آن است که زندگی دارای مراتب است. اینک ضمن تبیین لغوی هریک از این واژگان، آیات مرتبط را نیز از نظر خواهیم گذراند.

۲-۱- مفهوم عیش: عیش به معنی «حیات» و «معیشت» از ماده‌ی عَاشَ يَعِيشُ عَيْشًا و عَيْشَةً و مَعِيشًا و مَعِيشَةً مصدر از ثلاثی مجرد و بر حیات و بقاء دلالت دارد. همچنین عیش به معنی مَطْعَم و مَشْرَب عبارت از آنچه انسان به وسیله‌ی آن زیست می‌کند از قبیل خوردنی و نوشیدنی و هر آنچه حیات انسان بدان است. (ر.ک. ابن‌منظور، ۱۴۱۰: ۳۲۱/۶) واژه‌ی عیش در قرآن کریم به کار نرفته است. راغب اصفهانی می‌گوید کلمه‌ی عیش مختص زندگی حیوانی و در حیات جانداران استعمال می‌شود. به این معنا که اساساً به زندگی خداوند و فرشتگان، عیش، اطلاق نمی‌گردد؛ اما کلمه‌ی حیات در مورد خدا و ملائکه گفته می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۶۴:

۱۴۵/۱۸)

۲-۲- مفهوم عیسه: لفظ «عیسه» بر وزن «فعله»، برای بیان نوع زندگی و با تعبیر ترکیب وصفی «عیسه راضیه» نوع زندگی مرضی و خشنودکننده استعمال شده است. (همان، ۵۹۷/۲۰) در قرآن این ترکیب وصفی «فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ». (الحاقة/۲۱ و نیز القارعة/۷) دو بار برای بیان زندگی کسانی آمده است که نامه‌ی عملشان در دست راستشان باشد. به عقیده‌ی علامه‌ی طباطبایی (ره) نسبت دادن رضایت به عیش از

باب مجاز عقلی است و منظور از عیثه راضیه آن عیثی است که خود شخص آن را
پسندد. (ر.ک. همان: ۶۶۷/۱۹)

به طور کلی عیش یا عیثه عبارت از کیفیتی است که بعد از حیات و حصول
اختیار، حادث و عارض می‌گردد. پس انسان زنده‌ی مختار در زندگی‌اش شیوه و
برنامه‌ی مشخصی را از نظر خوراک، لباس، مسکن، شغل، خواب و دیگر امور
انتخاب می‌کند. عمل به این برنامه عیش و معیشت خوانده می‌شود. البته ممکن است
عیش در جریان مادی یا در امر روحانی باشد.

۲-۳- مفهوم معاش: لفظ «معاش»، هم مصدر میمی، اسم زمان یا مکان از عیش و
هم به معنی زندگی است. محتملاً معاش در آیه شریفه‌ی: «وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»
(نبا/۱۱) در یکی از دو معنای اخیر آمده است. (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۲۰/۲۶۳) صاحب
کشف‌الأسرار، معاش را در آیه‌ی فوق به معنی وقت و سبب برای معاش و اکتساب
گرفته است. پس از آنجا که با کسب، گذران زندگی می‌شود، کسب، معاش نامیده
شده است. (ر.ک. المیبدی، ۱۳۷۱: ۱/۳۵۲) پس هر چیزی که با آن یا در آن زندگی
به سر آید معاش است.

۲-۴- مفهوم معیشت: واژه‌ی «معیشت» مشتق از عیش، در قرآن کریم سه بار به
صورت مفرد و دو بار نیز جمع آن یعنی «معایش» (اعراف/۱۰ و حجر/۲۰) به کار رفته
است. معیشت به معنای خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها و چیزهایی است که مایه زندگی
جانداران و ادامه حیات آنان است. (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۲۲/۸) این واژه تنها یک بار با
ترکیب وصفی «معیثهً ضنکاً» به معنی زندگی سخت آمده است. چنان که فرمود: «وَ
مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى». (طه/۱۲۴)
(کسی که از یاد من غافل شود زندگانی سختی خواهد داشت و در روز قیامت او را
نابینا به محشر می‌آوریم.)

میبدی واژه‌ی *ضنک* را از ریشه‌ی: «ضَنَّاكَ وَ ضَنَكَ وَ ضُنُوكَا»: یعنی در تنگی معیشت قرار گرفتن و درمانده شدن دانسته است. «الضَّنِیک» یعنی کسی که در رأی و جسم و عقل ضعیف باشد. جمع آن «ضُنُک»، تنگی معیشت، خدمتگزاری که در برابر دریافت نان خود خدمت می‌کند، آنچه که بریده شده باشد. (ر.ک. میبدی، ۱۳۷۱: ۵۷۱-۵۷۲) علامه مجلسی به نقل از صاحب مجمع البیان تعبیر قرآنی: «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» را به معنی عیش ضیق در دنیا یا همان عذاب قبر، طعام ضریع و زقوم در جهنم دانسته است. (المجلسی، ۱۹۸۳: ۱۶۰/۱۱) فیض کاشانی با نقل روایتی از پیامبر(ص) «معیشت ضنک» را به عذاب قبر کافر تعبیر کرده است. (ر.ک. فیض کاشانی، ۱۴۱۷: ۳۰۵/۲)

در آیه‌ی شریفه «أَهُمْ يُقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا فَوْقَ بَعْضِ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا». (زخرف/۳۲) «معیشت» با متعلق حیات دنیا به معنی چیزهایی که با آن تعیش می‌شود. در قاموس قرآن در باره معنی معیشت آمده است: «الْمَعِيشَةُ الَّتِي تَعِيشُ بِهَا مِنَ الْمَطْعَمِ وَ الْمَشْرَبِ وَ مَا يَكُونُ بِهِ الْحَيَاةُ وَ مَا يُعَاشُ بِهِ أَوْ فِيهِ». لذا معیشت، گاهی اسم است و به طعام، شراب و غیره که وسیله زندگی‌اند گفته می‌شود و گاه مراد وسائل زندگی و یا استعدادهای آدمیان است که آنها نیز وسائل زندگی‌اند. (ر.ک. قرشی، ۱۳۷۱: ۸۳/۵)

حضرت امام رضا (ع) فرمود: «ما دریافتیم که آنچه خداوند متعال حلال کرده است سبب صلاح حال بندگان و بقای آنان است، و به آن نیاز دارند و بی‌نیاز از آن نیستند؛ و دریافتیم که بندگان خدا به چیزهایی که حرام است نیازی ندارند، و دانستیم که آنها مایه تباهی و سبب نابودی و هلاکت‌اند.» (المجلسی، ۱۹۸۳: ۹۳/۶)

پس قسمت الهی با مقیاس‌های صلاح آدمی و بقای زندگی مادی انسان و بالیدن زندگی معنوی او صورت گرفته است، تا تنگدستی و نیازی بر جای نماند که

او را از دست یافتن به مصلحت خود در زندگی دنیا و آخرت باز دارد. این امر مقتضی آن است که میان مردمان هیچ افراطی که سبب طغیان و فساد شود؛ یا هیچ تفریطی، که راه راست را بر آدمی ببندد و او را از آن منحرف سازد، وجود نداشته باشد. سرانجام در آیه‌ی شریفه: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ». (قصص/۵۸) معیشت به معنای نعمت‌ها به کار رفته است.

بنابراین، واژه‌ی «معیشت» مشتق از عیش و به معنی نعمت، آذوقه و هر چیزی است که مردمان با آن زندگی می‌کنند. این واژه همچنین به معنی تسخیر و راندن قهری به سوی چیزی است که غرض مخصوص است. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۶۴: ۱۴۶/۱۸)

۲-۵- مفهوم حیات: حیات از ماده‌ی «حَیَوٌ» نقیض موت است. (ر.ک. ابن‌منظور، ۱۴۱۰: ۲۱۱/۱۴) حیات صفتی ذاتی است که به وسیله‌ی آن وجود استمرار می‌یابد. حیات امری خارج از اختیار و اختیار از آثار قدرت و قدرت از آثار حیات است. قرآن کریم هم مرگ و هم حیات را مخلوق خداوند و سبب آزمایش انسان می‌داند. (ملک/۲) در قرآن کریم واژه‌ی حیات ۷۲ بار به کار رفته است. از این مجموع سه بار آن به صورت نکره‌ی غیرموصوفه‌ی «حِیَاةٌ» و فقط یکبار به صورت نکره‌ی موصوفه‌ی «حِیَاةٌ طَیِّبَةٌ» و ناظر به زندگی مطلوب و نهایتاً ۶۸ بار آن نیز با وصف «الدنیا» به کار رفته است.

۲-۵-۱- حیات دنیا: قرآن کریم در آیه ۲۰ سوره حدید، حیات دنیا را بازی نظامدار سرگرم‌کننده و آرایشی که مایه‌ی مباحثات و افزون‌جویی در مال و فرزند است، معرفی می‌کند. (حدید/۲۰) اصولاً در زبان قرآن، واژه‌ی حیات در ترکیب با وصف دنیا بیشتر ناظر به معانی فریبندگی دنیا و توصیفات منفی مانند مَتَاعٌ، مَتَاعٌ

الغُرور، مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، خزى، تندباد سرد ويرانگر، لهو و لعب همراه است. (ر.ک. غافر/۳۹، رعد/۲۶، آل عمران/۱۸۵، یونس/۲۳، قصص/۶۱، آل عمران/۱۴، التوبه/۳۸، زخرف/۳۵، بقره/۸۵ و ۱۱۴؛ مائده/۳۳ و ۴۱، حج/۹، آل عمران/۱۱۷، محمد/۳۶، انعام/۳۲، عنكبوت/۶۴، حدید/۲۰) قرآن کریم در بیان ماهیت حیات دنیا در مقایسه با حیات آخرت می‌فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنكبوت/۶۴) پیامبر اسلام (ص) فرمود: «شگفتا از مؤمنانی که سرای زندگی حقیقی را باور دارند، اما تنها برای نیل به سرای فریب دنیا تلاش می‌کنند». (ری شهری، ۱۳۸۱: ۵۶/۱)

۲-۵-۲- حیات طیبه: حیات طیبه زندگی معقولی است که همه‌ی نیازهای معنوی انسان را پوشش می‌دهد. قرآن کریم در آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی نحل از نوعی زیست مطلوب به عنوان غایت زندگی بشر و با تعبیر «حیات طیبه» یاد می‌کند. قرآن تنها در یک مورد به صورت وصف مرکب از «حیات طیبه» یاد کرده است. خداوند سبحان در این آیه، حیات ارزشمند یا زندگی مطلوب، پاکیزه و توأم با آرامش روحی و روانی را از آن کسی می‌داند که نیکوکار و اهل ایمان باشد. چنانکه فرمود: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (نحل/۹۷) (هر که شایسته کردار باشد چه زن و چه مرد، زندگی پاکیزه خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارش به او عطا خواهیم کرد).

۳- مفهوم حیات طیبه از دیدگاه اهل تفسیر

اهل تفسیر در پاسخ به این سؤال که زمان و مکان حصول این زندگی نیکو در دنیا، قبر یا در آخرت است؟، پاسخ‌هایی داده‌اند. قاضی می‌گوید: أقرب آن است که این زندگی در دنیا حاصل شود، زیرا در ادامه‌ی آیه از دادن پاداش أحسن به سبب

عمل مؤمنان در دنیا سخن رفته است. بدون تردید مکان اعطای این پاداش آخرت است. (ر.ک. فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۶۵/۲۰) برخی حیات طیبه را روزی حلال، برخی نیز بهشت دانسته اند. از ابن عباس نیز روایت شده است: «فَلنَحْيِيَنَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً هُوَ الرِّزْقُ الْحَلَالُ فِي الدُّنْيَا، وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِذَا صَارُوا إِلَى اللَّهِ جَزَاهُمْ أَجْرَهُمْ فِي الْآخِرَةِ بِأَحْسَنِ مَا عَمَلُوا». (ابن منظور، ۱۴۱۰: ۲۱۱:۱۴)

از امیر مؤمنان علی (ع) درباره‌ی مفهوم آیه‌ی شریفه: «فَلنَحْيِيَنَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» سؤال شد امام (ع) فرمود: «هِيَ الْقَنَاعَةُ» (نهج البلاغه، حکمت/۲۲۹) در تفسیر المیزان، حیات، به معنای جان انداختن در چیزی و افاضه حیات به آن است. لذا حیات طیبه‌ای که خداوند به زن و مرد نکو کردار وعده داده است، حیاتی حقیقی و جدید است که مرتبه‌ای بالا و والا از حیات عمومی و دارای آثاری مهم می‌باشد. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۶۴: ۴۹۱/۱۲) پس حیات طیبه آن حیاتی است که مفید و دل‌چسب و تا حدی خالی از نقائص بوده باشد. اساساً طیب بودن چیزی به دو سبب است یکی حلال بودن آن، یعنی حق دیگران در آن نباشد؛ و دیگری دلچسب و طبع‌پسند بودن که مثل قازورات و غیره مورد نفرت نباشد. (ر.ک. قرشی، ۱۳۷۱: ۴/۲۵۸)

صاحب کشف‌الأسرار به نقل از ابن عباس در بیان آیه‌ی مذکور «حیات طیبه» را در دنیا به روزی حلال، امکان اعمال نیک و زندگی آرام و میرای از اندوه و آفات تفسیر کرده و در ادامه می‌گوید: «وَرُويَ عَنْهُ أَيْضاً قَالَ: الْحَيَاةُ الطَّيِّبَةُ الْقَنَاعَةُ، يُقَالُ عَنِّي بِذَلِكَ قُوتُ يَوْمٍ بِيَوْمٍ وَ هُوَ عَيْشُ الرَّسُولِ (ص) وَ الصَّالِحِينَ». (المبيدي، ۱۳۷۱: ۴۴۵/۵) لذا قناعت صبر بر سهم اندک از بهره‌های زندگی است.

با توجه به آنچه از نظر گذشت، تعبیر ترکیب قرآنی «حیات طیبه» علاوه بر حیات انسانی به سبب استعمالش درباره‌ی حیات خداوند و فرشتگان، همان مفهوم حقیقی حیات و مرتبه‌ای بالاتر از حیات عمومی باید باشد. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۶۴:

۴۹۲/۱۲) بنابراین، قرآن کریم در تقابل با حیات طیبه، ترکیب اخص «معیشت ضنک» (طه/۱۲۴) یعنی زندگی سخت و مشقت‌بار را عنوان می‌سازد که خداوند آن را نصیب معرضین از ذکر و یاد پروردگار می‌نماید.

از پیامبر بزرگ اسلام (ص) احادیث بسیاری در توصیه‌ی مسلمانان به معیشت کفاف، مدارا و تدبیر در زندگی، اعتدال در مخارج و میانه‌روی در امور زندگی وارد شده است. (ر.ک. نهج الفصاحه، ۱۳۸۱: ۱۸۱؛ ۳۶۷؛ ۳۶۸؛ ۳۹۵؛ ۵۶۷) در احادیث معصومین (ع) نیز به کرات به میانه‌روی و اعتدال در معیشت یعنی مراعات حد و نگهداشت اندازه در مصرف کردن فرمان داده شده است. (حکیمی، ۱۳۸۰: ۴۹/۵) چنان که امام سجّاد (ع)، در حالی که از خداوند، خواستار معیشت نیک و نعمت می‌شود؛ از مقدار «کفاف» در زندگی سخن می‌گوید و از فراوان‌داری به سختی می‌پرهیزد و زیان‌های آن را یادآور می‌گردد و همچنین از فقر و کم‌داشت امکانات زندگی اظهار بی‌زاری می‌کند. (ر.ک. همان: ۵۶/۵) بنابراین، گواراترین زندگی، زندگی افراد قانع است و زندگی مطلوب منطبق با سنن نبوی و شیوه‌ی اهل بیت (ع)، معیشتی مبتنی بر قناعت و اعتدال است.

۴- زندگی مطلوب از دیدگاه عارفان

در نگاه عارفان زندگی به معنی نفس کشیدن و رفتار غریزی نیست؛ بلکه به معنی تولد دوباره یافتن است، یعنی از حیات تیره‌ی نفسانی مردن و در عرصه‌ی فضیلت‌های اخلاقی و روانی تولد یافتن است. به تعبیر تامس مرتون (Toms) (Merton) فایده‌ی سخنان گذشتگان در این است که آنها با این سخنان زیسته‌اند و از تجربه به مراتب عمیق‌تر حیات سر برآورده‌اند و کلامشان حاکی از اکتشافاتی درباره‌ی انسان است که حاصل سیر و سلوک درونی و معنوی‌ای است که برای

بشریت، بسیار حیاتی‌تر و مهم‌تر از سفر به کره ماه است. (ر.ک. قبادی و گرجی، ۱۳۸۷: ۱۰۳-۱۰۴)

عارفان مسلمان، مرگ و حیات را مخلوقات خداوند، اموری درهم تنیده و مراتبی از کمال می‌پندارند. لذا تبیین عارفان از حیات مطلوب و در مقابل آن حیات سخت، مبتنی بر نظرگاه قرآن است. بر این اساس، اهل سلوک به تبعیت از وحی بر راهبردهای عملی برای نیل انسان به زندگی نیکو و حیات ارزشمند تأکید دارند. آنان حیات طیبه را پاداشی به موجب تسلیم شدن به فرمان حق می‌دانند.

۴-۱- ابوطالب مکی بر آن است خداوند تعالی اهل تقوا را به حیات طیبه زنده گردانیده است و آنان صاحبان دل و دارای مقام مزیداند. (ر.ک. ابوطالب مکی، ۱۹۹۷: ۴۳۳/۲) وی حیات طیبه مورد نظر قرآن را به روزی حلال معنی کرده است. (ر.ک. همان، ۴۷۹/۲) صاحب قوت القلوب به نقل از تفاسیر عصر خویش، زندگی سخت را نتیجه خوردن مال حرام و حیات نیکو را ثمره‌ی روزی حلال پنداشته و می‌گوید: «فی بعض التفسیر فإن له معیشتةً ضنکاً. قیل أکل الحرام کما قیل فی قول: فَلَنُحِیِّنَّهُ حَیَاةً طَیِّبَةً قَالَ: نرزقه حلالاً». (همان، ۴۷۹/۲)

۴-۲- ابوحامد غزالی به نقل از مفسرین تصریح کرده‌است که مقصود از حیات طیبه، در قول خدای تعالی: «فَلَنُحِیِّنُهُ حَیَاةً طَیِّبَةً» زوج‌هی صالحه است. (ر.ک. همان، ۴۰۸/۲؛ غزالی، ۱۱۴/۴) فیض کاشانی در شرح سخن غزالی می‌گوید: مقصود از حیات طیبه، همسر شایسته است، زیرا رسول خدا (ص) فرمود: برتری من بر آدم به سبب دو ویژگی بود: یکی آن که همسر او در نافرمانی خدا او را یاری کرد، اما همسران من در طاعت خدا یاریم می‌کنند و دیگر این که شیطان او کافر بود و شیطان من مسلمان است و جز به نیکی فرمان نمی‌دهد. (ر.ک. فیض کاشانی، ۱۴۱۷: ۶۹/۳)

۴-۳- ابن عربی در فتوحات مکیه عمل به نیکویی‌ها و حیات طیبه را منزلتی مختص به اقطاب تلقی می‌کند. (ر.ک. ابن عربی، بی‌تا: ۱۲۳/۴) وی معتقد است که حیات دنیا چیزی جز نعمت‌های دنیا نیست. وی می‌گوید: «وَاعْلَمْ أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَيْسَتْ غَيْرَ نَعِيمِهَا فَمَنْ فَاتَهُ مِنْ نَعِيمِهَا شَيْءٌ فَمَا وَفَيْتَ لَهُ وَ مَا ذَكَرَ اللَّهُ إِلَّا تَوْفِيهِ الْعَمَلُ فَهُوَ نَعِيمُ الْعَمَلِ وَ صَبْرُهُ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ عَلَى الْعَثْرَةِ فِي مَحَلِّ التَّكْلِيفِ وَ قِرْصَةِ الْبِرْغُوثِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُؤْمِنًا بِالْدارِ الْآخِرَةِ وَ فَاهُ اللَّهُ مَا يَطْلُبُهُ ذَلِكَ الْعَمَلُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَا أُعْطِيَ اللَّهُ أَحَدًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مَخْلُصَةً قَطُّ وَ لَا هُوَ وَاقِعٌ وَ لَوْ وَقَعَ لَهُ كُلُّ مَرَادٍ لَكَانَ أَسْعَدَ الْخَلْقِ فَإِنَّهُ مِنْ إِرَادَتِهِ النِّجَاةَ وَ الْبُشْرَى مِنْ اللَّهِ تَعَالَى لَهُ بِهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُؤْمِنًا فَمَا وَقَعَ الْمَشْرُوطُ وَقَعَ عَمُومَ الشَّرْطِ فَافْهَمْ وَ اعْمَلْ بِحَسَبِ مَا تَعَلَّمَ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ.» (همان، ۱۲۱-۱۲۲)

محبی‌الدین در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی: «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» در معنای حیات طیبه می‌گوید: «حیاه حقیقیه لا موت بعدها بالتجرد عن المواد البدنیة و الانخراط فی سلك الأنوار السرمدیة، و التلذذ بكمالات الصفات فی مشاهدات التجلیات الأفعالیة و الصفاتیة.» (ابن عربی، ۱۴۲۲: ۱/۳۳۶)

۴-۴- فریدالدین عطار نیشابوری خرد را بینای امور ظاهر دوجهان و عشق را اکسیر حیات برای نیل به اهداف عالی زندگی یعنی درک جانان می‌داند. (ر.ک. عطار، ۱۳۶۱: ۳۴) وی بر آن است که عوالم حیات انسانی اموری در هم تنیده است. بدان سان که ما از حیاطمان در عالم ذر بی‌خبریم، اغلب آدمیان به سبب مستغرق شدن در مظاهر مادی و بسنده کردن به لهُو و لعب حیات دنیوی از حیات طیبه‌ی موعود قرآن بی‌خبراند. لذا لازمه‌ی فهم اسرار هر دو عالم، برون شدن از سرشت نفسانی بشری است. وی در بیان ذو مراتب بودن حیات و تفاوت ادراک سالکان از مراتب حیات در اسرارنامه می‌گوید:

حیات لهو و لعب است اینچ دیدی حیوة طیبه نامی شنیدی
حیات ای دوست تو برتو فتادست به هر تویی درون نوعی نهادست
الست آنکه که بشنودی که بودی نبودی بود بودی کان شنودی
حیاتی داشتی آنکه کنون هم بین کین دو حیاتت هست چون هم
تو را چون از یکی گفتن خبر نیست و زان نوع حیاتت هیچ اثر نیست
(همان، ۴۷)

وی بر آن است که سالک طریق باید عطاروار در میان زندگی بمیرد تا مرگ او
عین زندگانی باشد. (ر.ک. عطار، ۱۳۶۶: ۱۶/غزل)

۴-۵- شاه نعمت الله ولی نیز حیات طیبه را بهشتی جاودان خوانده که در پرتو
همنشینی با اولیا و در سایه‌ی اهل دل به دست می‌آید.

حیات طیبه جویی زمانی همدم ما شو بهشت جاودان خواهی به عزم عاشقان بگذر
(شاه نعمت اله ولی، غزل/۳۱)

او در جای دیگر بر آن است که تنها سرکشیدن جرعه‌ای از می رحمانی محبت
حضرت حق انسان را به حیات طیبه و عمر جاودان نائل می‌گرداند.
می محبت او راحتی به جان بخشد حیات طیبه و عمر جاودان بخشد
(همان، غزل/۵۶۶)

۵- زندگی از دیدگاه مولانا

از منظر مولوی، مرگ و زندگی هر دو مخلوق خداوند و در فرمان اویند.
خداوند بر اساس اراده‌ی مطلق خود نصیب هریک از روندگان و در راه ماندگان را
بدان‌ها ارزانی می‌دارد. (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۲: ۱۸۸۷/۳-۱۸۸۹) وی در بیان گوهر وجود
و معنای زندگی بر آن است که انسان می‌تواند نزد خود بنشیند و با خود باشد و در

حیات کوتاه خود در این جهان معنای حقیقی زندگی را دریابد. (ر.ک. مولوی ۱۳۶۳: غزل/۵۳۸)

مولوی شناخت انسان از هستی را در دنیای کثرات مبتنی بر تضاد می‌داند، زیرا اگر سرای هستی را رنگ واحدی فرا می‌گرفت هرگز نمی‌توانستیم متوجه آن رنگ شویم. اگر همه‌ی زندگی را شادی فرا گیرد، درک شادی ممکن نخواهد بود. (ر.ک. کمپانی زارع، ۱۳۹۰: ۱۶۸-۱۶۹) به گمان مولوی زندگی انسان، همانند ناسوت، عرصه‌ی تضاد و تراحم میان امور است. واقعیت زندگانی، از منظر مولانا ایجاد صلح و سازگاری میان اجزای متضاد و مرگ، هم جز نزاع، جنگ و کشمکش بین اضداد نیست. (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۲: ۱/۱۲۹۳) وی در دیوان شمس نیز می‌گوید:

آن‌ها که اهل صلحند بردند زندگی را وین ناکسان بمانند در جنگ زندگانی
(مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۵۳۷)

بدون تردید نگرش مولوی بر همه‌ی ابعاد زندگی مادی و معنوی آدمیان متأثر از تعالیم و حیانی است. چنان که خود آورده است:

در چاه‌شور این جهان در دلو قرآن رو بر آ ای یوسف آخر بهر توست این دلو در چاه آمده
(مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۶۶۳)

لذا وی به تأسی از شریفه‌ی قرآنی «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى». (طه/۱۲۴) زندگی سخت را ناشی از فراموشی یاد کرد و واجب حق می‌داند و می‌گوید:

چون تو وردی ترک کردی در روش بر تو قبضی آید از رنج و تبش
در معاصی قبض‌ها دلگیر شد قبض‌ها بعد از اجل زنجیر شد
نُعْطِ مَنْ أَعْرَضَ هُنَا عَن ذِكْرِنَا عِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُ بِالْأَعْمَى
(مولوی، ۱۳۶۲: ۳/۳۴۹ به بعد)

مولوی، عشق، نیاز و بندگی را از نشانه‌های زندگی تلقی می‌کند. (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۴۰) از دیدگاه او نگرش انسان در تبیین خوشایندی یا ناخوشایندی هر پدیده به ویژه زندگی بسیار مؤثر است. چنان که می‌گوید:

هست بر مؤمن شهیدی زندگی بر منافق مردن است و زندگی
(همان: ۱۰۷۶/۲)

۶- مراتب زندگی از دیدگاه مولوی

مولوی حیات مادی و لهو و لعب دنیا را زندگی سرسری و حیات پس از مرگ را پریدن از قفص تنگ دنیا و رخت کشیدن به آسمان را زندگی تازه می‌خواند. (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۷۴۸) وی در جای دیگر از زندگی تن و زندگی ابدی روح سخن گفته است. (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۲: ۴۵۳/۲ و ۳۸/۵)

۷- زندگی مطلوب از منظر مولوی

یکی از برجسته‌ترین اهداف زندگی در همه‌ی ادیان، عشق‌ورزی، آرامش و تکامل روحانی در زندگی است. چنان که گفته شد قرآن کریم حیات طیبه یا زندگی پاکیزه و توأم با آرامش روحی و روانی را از آن کسی می‌داند که نیکوکار و اهل ایمان باشد. (نحل/۹۷) البته حیات طبیعی دنیا مقدمه‌ای برای حیات طیبه است که در همین دنیا و با دست خود آدمی باید ایجاد گردد.

مولانا نیل به حیات طیبه را در گرو قبول دعوت انبیای الهی پنداشته است. چنان که استاد فروزان‌فر در بیان مقصود مولانا می‌گوید: «حیاتی که در بردگی و رقیت هوای نفسانی و عادات و تلقینات بگذرد و یا همراه غفلت و جهل باشد زندگی حقیقی نیست و مرگی است که زندگیش نام است و دعوت انبیا در اصل برای آزادی

و برداشتن زنجیرهای تقلید است و مؤمنان راستین آنها هستند که از بندگی می‌رهند و از نعمت حریت واقعی بر خوردار می‌گردند بدین جهت مولانا نتیجه‌ی قبول دعوت انبیا را یافتن حیات گران‌مایه‌ای می‌داند که ارزش آن در حساب نمی‌آید و بدین معنی «بی‌بها» ست. این‌گونه زندگی همانست که در قرآن کریم «حیوة طیبة» یعنی زندگانی خوش نامیده شده است. «(فروزان‌فر، ۱۳۶۰: ۷۸۸/۳-۷۸۷) به عقیده‌ی مولانا بعد از انبیای الهی، پیران کامل نیز امکان رسیدن و رساندن دیگران به حیات طیبه را دارند.

جز مگر پیری که از حق است مست در درون او حیات طیبه است
(مولوی، ۱۳۶۲: ۳۱۰۰/۲)

مقصود مولوی آن است که ابتهاج پیران طریق و مستی نشأت یافته از حق، آنان را به کمال نفسانی رسانده، لذا حیات طیبه در درون آنها ملکه شده است. به زعم او چون حیاتی که در بردگی و رقیت هوای نفسانی و عادات و تلقینات بگذرد و یا همراه غفلت و جهل باشد زندگی حقیقی نیست و مرگی است که زندگیش نام است و دعوت انبیا در اصل برای آزادی و برداشتن زنجیرهای تقلید است و مؤمنان راستین آنها هستند که از بندگی می‌رهند و از نعمت حریت واقعی بر خوردار می‌گردند. بدین جهت مولانا نتیجه‌ی قبول دعوت انبیا را یافتن حیات گرانمایه‌ای می‌داند که ارزش آن در حساب نمی‌آید و بدین معنی «بی‌بها» است. این‌گونه زندگی همان است که در قرآن کریم «حیات طیبه» یعنی زندگانی خوش نامیده شده است. (همان، ۷۸۸/۳-۷۸۷) مولوی در بیان شکایت کردن پیری نزد طیب از رنجوری‌های خویش تصریح می‌کند که «حیات طیبه» بیش از آنکه مرتبط با ظواهر حیات و لذت‌های گذرا باشد، امری درونی و روحانی است. به زعم وی زندگی کسانی که دل آلوده و طینت ناپاک دارند هرگز اصلاح نخواهد شد. اینان همچون

انسان‌های سالخورده‌ای هستند که تحمل شنیدن آلام خویش را نیز ندارد. لذا چنین شخصی تا به دستورات مرشدش توجه نکند نمی‌تواند از پلیدی باطن نجات یابد. (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۲: ۳۱۰۰/۲)

مولوی با توجه به اصول و آداب رسیدن به حیات معنوی معقول مورد نظر دین و عقلانیت به تحلیل روان‌شناسانه‌ی دردها و آسیب‌شناسی رنج‌های بشر می‌پردازد. او با توجه به صداقت‌گفتاری، نوشتاری و پنداری، باورها و دیدگاه‌های گوناگون را نقد و داوری منصفانه می‌کند. علی‌رغم این که عارف به مقام یقین رسیده است، شک هم می‌ورزد و در نهایت به تحلیل بیماری‌های روحی بشر و ارائه راهکار دست می‌یازد. از آنجا که توجه به عامل و علت آلام روحی بشر، ارواح بشری را از عادت‌های ناشی از دل‌نگرانی و هراس از آینده باز می‌دارد، مولوی به تحلیل عوامل و موانع روحی بشر می‌پردازد. وی منشأ اصلی همه‌ی بیماری‌ها را در بیخودی، از خود بیگانگی انسان‌ها و مستی حاصل از دل‌بستگی به ماده خلاصه می‌کند. (ر.ک. قبادی و کلاهیچیان، ۱۳۸۶: ۱۰۶) عموم انسان‌ها از خوفِ غم، اندوهگین و ترسان‌اند. یعنی بی‌آنکه غمی به سراغ آنان آمده باشد، از ترس اینکه مبادا غمی روی نماید، ترسان و غمگین‌اند.

جمله‌شان از خوفِ غم در عینِ غم در پی هستی فتاده در عدم

(مولوی، ۱۳۶۲: ۲۲۰۷/۳)

از منظر مولوی مرگ و زندگی هر دو سرهنگان حق و در فرمان اویند. خداوند بر اساس اراده‌ی مطلق خود نصیب هر یک از روندگان و در راه ماندگان را بدان‌ها ارزانی می‌دارد. (ر.ک. همان: ۱۸۸۷/۳-۱۸۸۹)

نی تکلف، نه پی‌مزد و ثواب بلکه طبع او چنین شد مستطاب
زندگی خود نخواهد بهر خود نی پی ذوق حیاتِ مُستَلَد

هر کجا امرِ قَدَم را مَسَلکی است زندگی و مردگی پیشش یکی است
(همان: ۱۹۰۷/۳-۱۹۰۹)

استاد شهیدی بر اساس آیه‌ی شریفه‌ی: «إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) بر آن است که به عقیده‌ی مولوی زندگانی انسان سراسر سفر از نقصان به سوی کمال تا سرانجام بقا و وصول به حضرت حق است. (ر.ک. شهیدی، ۱۳۷۶: ۳۵۷/۵) بر این مبنا مولوی حیات بسیاری از انسان‌ها را عین مرگ تلقی می‌کند. به زعم وی زندگی در حکم دریایی است که برای کاملانی که شناگری دانند، حیات‌بخش و برای خامان و تن‌آسایان مرگ‌آفرین می‌باشد.

هست دریا خیمه‌ای در وی حیات بط را لیکن کلاغان را ممت
(مولوی، ۱۳۶۲: ۳۲۹۴/۵)

بدین جهت در بسیاری از موارد نگاه او ممکن است با نگرش‌های اهل قیل و قال، قابل جمع نباشد؛ مگر آنکه ما بتوانیم زبان و پیام او را به صورت جامع دریابیم. مولوی بر آن است که زندگی واقعی تنها از راه بندگی به دست می‌آید. (ر.ک. همان، ۱۸۶۶/۵)

نزد عارفان، عشق اکسیری است که تمام احساسات منفی، ناتوانایی‌های احساسی و اختلاف‌ها را به نگرش مثبت و سالم تبدیل می‌کند. (قبادی و کلاهچیان، ص ۱۵۴) از منظر مولوی عشق مهارتی خوش سودا، طبیب همه‌ی امراض و دردهای روحی انسان مانند حرص، نخوت و شهرت‌طلبی است. (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۲: ۱۵/۱ به بعد) چنان که می‌فرماید:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کَلّی پاک شد
(همان، ۲۲/۱)

بنابراین، برترین راهکار انسانی برای برون‌رفت از مسائل لاینحل زندگی، روی آوردن به معشوق حقیقی است. (ر.ک. همان: غزل/۴۳۲) مولوی در داستان فرقت صدر جهان و عاشق بخارایی در بیان عزم کردن وکیل که از فرط عشق، لابلالی‌وار به بخارا رجوع کرد بر آن است که مردن از زندگی بدون مشاهده و حضور محبوب اولی‌تر است. (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۲: ۳/۳۷۹۵-۳۷۹۹)

۸- راهبردهای نیل به زندگی مطلوب از منظر مولوی

از آنجا که زندگی نیز مانند بسیاری از مفاهیم می‌تواند سطوح مختلف و لایه‌های متفاوت داشته باشد، مولوی لایه‌ی سطحی حیات یعنی نگرش لهو و لعب پندارانه‌ی بر حیات مادی را از قرآن کریم (محمد/۳۶؛ انعام/۳۲؛ عنکبوت/۶۴ و حدید/۲۰) وام می‌گیرد. وی در نفی حیات صرف مادی دنیوی به عنوان مانعی بزرگ برای درک معانی ژرف‌تر زندگی یعنی مستی وصول و پالایش روح و نیل به حیات طیبه می‌گوید:

خلق اطفالند جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا
گفت دنیا لعب و لهو است و شما کودکیست و راست فرماید خدا
از لعب بیرون نرفتی کودکی بی‌ذکات روح کی باشد ذکی
(همان: ۱/۳۴۳۰-۳۴۳۲)

مولانا سرگرم شدن به لهو و لعب دنیا را خردسالی انسان‌ها می‌پندارد. ولی انسان بالغ و کامل توان کشتن روح حیوانی را در خود دارد. وی اسباب نیل به حیات مطلوب را چنین بیان می‌دارد:

۸-۱- غفلت‌گریزی: امام علی (ع) بر آن است که آرزوهای نفسانی، عقل انسان را به غفلت وامی‌دارد. (ر.ک. نهج‌البلاغه، نامه/۳۱) مولانا تعبیر قرآنی لعبت‌انگاری زندگی

را ناشی از غفلت انسان‌ها دانسته است. او معتقد است ستون این جهان مبتنی بر غفلت است. (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۲: ۱/۲۰۶ و ۴/۱۳۳۰) به زعم وی سبب غفلت، گستاخی آدمی، (ر.ک. همان، ۴۰۹۶/۵) و ناشی از بعد جسمانی انسان است.

غفلت از تن بود چون تن روح شد بیند او اسرار را بی‌هیچ بد (همان، ۳/۳۵۶۶)

به عقیده‌ی او دل‌بستگی به حیات طبیعی محض، مرگ زندگی نما است. انسان باید زندگی تن و کام فرعون‌ی را که از مظاهر غفلت‌اند در پای عیسای وجود خویش ایثار کند.

عیسی روح تو با تو حاضر است نصرت از وی خواه کاو خوش‌ناصر است
لیک بیگار تن پر استخوان بر دل عیسی منه تو هر زمان
زندگی تن مجو از عیسی‌ات کام فرعون‌ی مخواه از موسی‌ات
بر دل خود کم نه اندیشه معاش عیش کم ناید تو بر درگاه باش
این بدن خرگاه آمد روح را یا مثال کشتی مرنوح را
ترک چون باشد بیابد خرگهی خاصه چون باشد عزیز درگهی
(مولوی، ۱۳۶۲: ۲/۴۵۰ به بعد)

به زعم مولوی دغدغه‌ی و اندیشه‌ی معاش کار عقل جزوی یا عقل معاش است. عقل معاش آدمی را به بحث‌های لفظی و عقلانی سرگرم می‌سازد، اما اگر انسان خواهان کمال است باید عقل معاش را کنار بگذارد. (شهیدی، ۱۳۷۶: ۹/۴۶۷) لذا مولوی ساحت اهل کمال را مبرای از آن می‌داند.

۸-۲- تحمل رنج و محنت: مولانا از این‌گونه زندگی اغلب با تعبیر «عیش» و بندرت نیز با تعبیر «عشرت» و گاه نیز توأمان از هر دو یاد می‌کند. (مولوی، ۱۳۶۳:

غزل/۱۳۷۶) اما حافظ نه تنها دوام عیش و تنعم را شیوه عاشقی و رندی نمی‌داند؛ بلکه نوشیدن نیش غم را از لوازم زندگی عاشقانه تلقی می‌کند. (ر.ک. حافظ شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۹۶)

۸-۳- پذیرفتن مرگ تبدیلی: به طور کلی، مولوی مرگ را امری ظاهری و آغاز حیاتی دیگر می‌پندارد. (همان) با آنکه مرگ، زوال خوشی‌های دنیاست، اما مرگ، دولت، عیش و گشایش دیگری است و بدون مرگ، جهان پر کاهی هم نمی‌ارزد. چون انسان در بند عقل کاذب است، زندگی را مرگ می‌پندارد. (همان، ۱۷۶۳/۵) وی غیر از موت اضطراری از موت اختیاری یا مرگ تبدیلی برای یافتن راه در پرتو نور هدایت و زندگی نیکو سخن می‌گوید.

بی‌حجتت باید آن ای ذو لباب مرگ را بگزین و بر در آن حجاب نه چنان مرگی که در گوری روی مرگ تبدیلی که در نوری روی مرد بالغ گشت آن بچگی بمرد رومی شد صبغت زنگی سترد خاک زر شد هیات خاکی نماند غم فرح شد خار غمناکی نماند (مولوی، ۱۳۶۲: ۷۳۸/۶-۷۴۱)

مرگ تبدیلی همان مخالفت با هواهای نفس و کشتن آمال نفسانی آدمی است. مولوی زندگی واقعی را در سایه‌ی مرگ پیش از مرگ و محنت و رنج سالک می‌داند.

زندگی در مردن و در محنت است آب حیوان در درون ظلمت است (مولوی، ۱۳۶۲: ۴۸۳۰/۶)

مولوی حیات واقعی و عاشقانه را در میراندن هواها و رستن از قیودات نفسانی از مجرای روزی حلال و تلاش در زندگی روزمره برای پاک زیستن می‌داند. دین من از عشق، زنده بودن است زندگی زین جان و سر ننگ من است

تیغ هست از جانِ عاشقِ گُردِ رُوب زآنکه سیف افتاد مَحَاءَ الدُّنُوبِ
 چون غبارِ تنِ بشد، ما هم بتافت ماهِ جانِ منِ هوای صاف یافت
 عمرها بر طبلِ عشقت ای صنم إِنَّ فِی مَوْتِی حَیَاتِی می‌زنم
 (مولوی، ۱۳۶۲: ۱۵۳۶/۱)

مولوی ادراک اسرار حق و حیات یافتن در پرتو حضرت حق را در گرو از خود
 مردگی انسان یا مبارزه‌ی با انانیت وجودی خویش تلقی می‌کند.

مرده است از خود شده زنده به رب ز آن بود اسرار حقش در دو لب
 مردن تن در ریاضت زندگی است رنج این تن روح را پابندگی است
 (مولوی، ۱۳۶۲: ۳۳۶۴/۳)

۸-۴- ترجیح بعد روحی بر بعد جسم: مولانا در تعارض میان حیات مادی و معنوی،
 اصالت را به بعد روحانی انسان می‌بخشد. وی برای تحقق این امر توصیه می‌کند که
 باید دکان عالم جسمانی را بست و در جست‌وجوی اصل خویش در لامکان، دکان
 دیگری باید گشود.

تو مکانی اصل تو در لامکان این دکان بر بند و بگشا آن دکان
 شش جهت مگریز زیرا در جهات ششدره است و ششدره مات است و مات
 (مولوی، ۱۳۶۲: ۶۱۳۶/۲)

پس اگر یکی از معانی زندگی لذت بردن از آن باشد، مولوی لذات درونی و
 روحانی را بر لذات بیرونی ترجیح می‌دهد، زیرا کسی که به درون خود راه یافت و
 شادی را از درون ستاند، نه تنها از بیرون بی‌نیاز است؛ بلکه هر آزار بیرونی را با
 طیب‌خاطر تحمل می‌کند.

راه لذت از درون دان نه از بیرون ابلهی دان جستن قصر و حصون

آن یکی در کنج مسجد مست و شاد وان دگر در باغ، ترش و بی‌مراد
(مولوی، ۱۳۶۲: ۳۴۲۰/۶ و ۳۴۲۱)

اساساً نگرش عرفانی مولوی بر حیات معنوی انسان قابل توجه است. مولوی
ابتنای «حیاتِ جان» را بر «نان» تقبیح می‌کند و با شماتت طعن‌آمیز خود، انسان‌ها را
به زندگی معنوی بر اساس سلوک عارفانه فرا می‌خواند.

بس کن ای دون‌همت کوتاه‌بنان تا کی‌ات باشد حیاتِ جان به نان
(همان: ۳۸۷۷/۵)

او در بیان حکایت شخصی که زاهدی را مرعوب می‌سازد که کم‌تر گریه کن
مبادا نابینا شوی! او را به نفی زندگی تن، ترک کامجویی فرعون‌ی و سرگرم نشدن
به اندیشه‌ی معاش سفارش می‌کند. وی در این حکایت، جسم را صرفاً مرکبی برای
تعالی روح می‌پندارد. (ر.ک. همان ۴۵۲/۲-۴۵۶)

پس یکی از متعالی‌ترین اهداف زندگی در همه‌ی ادیان، تکامل روحانی است.
مولانا حیات طیبه را امری گرانبها دانسته است که رسیدن بدان در گرو قبول دعوت
انبیای الهی است. (ر.ک. شهیدی، ۱۳۷۶: ۷۸۸/۳)

۸-۵- بندگی حق تعالی: مولوی بر آن است که شأن اولی‌هی انسان عبودیت است.
به زعم وی زندگی واقعی فقط از راه بندگی به دست می‌آید و در پرتو عشق معنای
حقیقی خود را باز می‌یابد.

هر که اندر عشق یابد زندگی کفر باشد پیش او جز بندگی
حسرت آزادگان شد بندگی بندگی را چون تو دادی زندگی
میوه‌ای شیرین نهان در شاخ و برگ زندگی جاودان در زیر برگ
(همان: ۱۸۶۶/۵)

مولوی بر آن است که تنها عشق ارزش صید دارد. پروانگی و سکونت بر درگاه عشق، سلطنتی نهان است که با بندگی حق میسر می‌گردد. (ر.ک. همان، ۴۰۹/۵ به بعد)

۸-۶- عشق‌ورزی: زندگی انسانی که بنایش بر عشق گذارده شده باشد، زندگی حقیقی است؛ اما زندگی که بر اساس احساسات و توهمات پایه‌ریزی شده باشد، جان‌کدنی بیش نیست. پس باید پاکی درون پیدا کنیم و همه‌ی هم و غم ما یکی شود، تا به آن زندگی حقیقی دست پیدا کنیم. (نریمانی، ۱۳۸۲: ۳۸۰)

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی بجست
(همان: ۱۵۳۶/۱)

از نظر مولوی عشق‌ورزی سودایی خوش و طیب همه‌ی آلام روحی انسان مانند حرص، نخوت و شهرت‌طلبی است. چنان که می‌فرماید:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کَلّی پاک شد
(همان: ۲۲/۱)

از دیدگاه مولوی عشق به انسان به وی معنویت و به روح او لطافت می‌بخشد و در پرتو عنصر «محبت» تلخی‌ها در کام آدمی شیرین، و مسّ وجود او تبدیل به زر، دردها صافی و دردهایش شافی می‌شود. (ر.ک. همان ۱۵۲۹/۲) حافظ شیرازی نیز تصریح می‌کند که تنها عنصر عشق به سالکان حیات جاودان می‌بخشد.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام می
(حافظ شیرازی، ۱۳۶۸: ۸)

بر این مبنا او به کرات بر اهمیت عشق در مدت زندگی تأکید می‌کند و می‌گوید: «هر جا باشی و در هر حال که باشی، جهد کن تا محبّ باشی و عاشق». (ر.ک. مولوی، ۱۳۷۵: ۵۳) وی در دیوان شمس پاره‌ای از ویژگی‌های عشق همچون سبب شادی جان (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۸۸۷)، عامل وحدت با معشوق (همان:

غزل/۷۱۶) وسیله‌ی تکامل (ر.ک. همان: غزل/۷۴)، و دلیری و جرأت‌مندی عاشق(همان: غزل/۵۸۶) اشاره می‌کند.

۸-۷- وجود راهنما و مرشد: به گمان مولوی همنشینی با غیر کاملان نه تنها سودی برای انسان دربرنخواهد داشت؛ بلکه دل را نیز می‌میراند.

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی بجست (همان، ۱/۱۵۳۶)

اساساً در مکتب و مرام مولانا، خداوند آرام و قرار زندگانی آدمی است. پس زندگی بدون حضور محبوب و رضایت معشوق حقیقی ارزشی ندارد. برای مولانا با خدا بودن کمال مطلوب و دیدار خداوند مایه‌ی زدودن همه‌ی اندوه‌هاست. او نیل به این گونه حیات را تنها در پرتو راهبر و محبوب خویش میسر می‌داند و می‌گوید:

آن‌کس که تو را دارد، از عیش چه کم دارد؟ وان‌کس که تو را بیند، ای ماه چه غم دارد؟ (همان: غزل/۶۰۲)

وی صرف فراهم بودن اسباب مستی، عیش و عشرت را برای حیات مطلوب و شهود حقایق هستی کافی نمی‌داند. بدین سبب مولوی همواره در تمنای دستگیری او برای نمایاندن گوشه‌ی چشم معشوق است.

چه باشد گر نگارینم بگیرد دست‌من فردا ز روزن سر درآویزد چو قرص‌ماه خوش‌سیما بدو گویم به جان‌تو که بی‌تو ای حیات جان نه شادم می‌کند عشرت نه مستم می‌کند صهبا تو می‌دانی که من بی‌تو نخواهم زندگانی را مرا مردن به از هجران به یزدان‌کاخ‌رج الموتی (همان: غزل/۶۹)

به زعم وی زنده بودن بدون مشاهده‌ی جمال خداوند مرگی موسوم به زندگانی است. (ر.ک. همان: غزل/۳۱۰) وی درجای دیگر پرتو مرشد را سبب جریان الهی حیات داند و می‌گوید:

با تو حیات و زندگی، بی تو فنا و مردنا زانک تو آفتابی و بی تو بود فسردنا
(همان: غزل/۴۹)

نتیجه

یکی از اهداف متعالی زندگی در همه‌ی ادیان، عشق‌ورزی و تکامل روحانی است. قرآن کریم مبنای زندگی نیکوی معقول را تنها در ایمان قلبی و یادکرد پروردگار عالمیان جستجو می‌کند. از دیدگاه قرآن اعراض از ذکر خداوند آدمی را دچار سختی در زندگی و معیشت ضنک خواهد ساخت. در مقابل، هرکسی که مؤمنانه عمل نیکوی خداپسندانه انجام دهد، خداوند او را به حیات ارزشمندی زنده ساخته و مسلماً به او پادش عطا خواهد کرد.

۱- در تفاسیر منقول از اهل بیت(ع)، حیات طیبه به «قناعت» تفسیر شده است.

۲- در پاره‌ای از تفاسیر و سخنان عارفان مسلمان منظور از «حیات طیبه» رزق حلال یا همسر صالحه تلقی شده‌اند.

۳- نوع نگرش انسان‌ها بر حیات، مراتب مختلف زندگی آنان را رقم می‌زند.

۴- حیات طبیعی محض، مقدمه‌ی حیات طیبه‌ی الهی در همین دنیا است.

۵- حیات مادی صرف و زیست جسمانی توأم با بسط رزق، حیات نیکو و مطلوب تلقی نمی‌شود.

۶- تعابیر عارفان از حیات مطلوب، تحت تأثیر کلام وحی است.

۷- عارفان مسلمان نیز در نوشتارهایشان حیات طیبه را مقام شهود و فنای بنده در حق تعالی دانسته‌اند.

- ۸- به گمان عارفان به ویژه مولوی درک معنای واقعی زندگی تنها در گرو میراندن تن در مرارت عبادت و چشیدن سختی ریاضت نهفته است.
- ۹- مولوی بلخی بدو «حیات طیبه» را مقام انبیای الهی و در مرتبه بعد از آن اولیای حق و انسان‌های کامل از مجرای عبودیت و بندگی دانسته است.
- ۱۰- به زعم مولوی حیات طیبه‌ی قرآنی جز در پرتو مرشد کامل قابل حصول نیست.
- ۱۱- زندگی مطلوب معنوی و زیست شهودآمیز عرفانی تنها با اکسیر عشق و تبعیت از پیران طریق محقق خواهد شد زیرا چنین زندگی مطلوبی، مبتنی بر محبت و عشق‌ورزی است.

منابع

قرآن کریم.

- نهج البلاغة، (۱۳۶۸)، ترجمه جعفر شهیدی، چاپ اول، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی.
- نهج الفصاحة، (۱۳۸۱)، ترجمه ابراهیم احمدیان، چاپ اول، تهران، انتشارات گلستان ادب.
- ۱- ابن‌العربی، محیی‌الدین، (۱۴۲۲)، تفسیر ابن‌عربی، تحقیق: سمیر مصطفی رباب، الطبعة الأولى، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۲- ابن‌العربی، محیی‌الدین، (بی‌تا)، الفتوحات المکیة، بیروت، دارصادر.
- ۳- ابن‌منظور، ابوالفضل جمال‌الدین، (۱۴۱۰)، لسان‌العرب، بیروت، دارصادر.
- ۴- ابوطالب المکی، محمدبن‌علی، (۱۹۹۷)، قوت‌القلوب، تصحیح باسل عیون السود، الطبعة الأولى، دارالکتب العلمیه.
- ۵- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین، (۱۳۶۸)، دیوان حافظ، تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، چاپ دهم، تهران، انتشارات اقبال.
- ۶- حکیمی، محمدرضا و همکاران، (۱۳۸۰)، الحیة، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، تهران: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- ۷- فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۸- ری شهری، محمد، (۱۳۸۱)، میزان الحکمة، قم، انتشارات دارالحدیث.
- ۹- شاه نعمت‌الله ولی، ابن عبدالله، (۱۳۸۰)، دیوان، تهران، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان.
- ۱۰- شهیدی، جعفر، (۱۳۷۶)، شرح مثنوی شهیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۶۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه عبدالکریم نیری بروجردی، چاپ دوم، تهران، نشر فرهنگی رجا.
- ۱۲- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۶۱)، اسرارنامه، به کوشش سید صادق گوهرین، تهران، انتشارات زوآر.
- ۱۳- همو، دیوان عطار، (۱۳۶۶)، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۴- غزالی، ابوحامد محمد، (بی‌تا)، إحياء علوم الدین، بیروت، انتشارات دارالکتاب العربی.
- ۱۵- فروزان‌فر، بدیع الزمان، (۱۳۶۰)، شرح مثنوی شریف، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۱۶- قبادی، حسینعلی و فاطمه کلاهیجان، (۱۳۸۶)، تحلیل یأس و امید در اندیشه و داستان-پردازی مولوی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال چهارم، شماره ۷، صص ۱۴۹-۱۷۴.
- ۱۷- فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۷)، المحجة البيضاء فی تهذیب الإحياء، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- ۱۸- قبادی، حسینعلی و مصطفی گرجی، (۱۳۸۷)، پیام‌های جهانی مولوی برای انسان امروز، مطالعات عرفانی، شماره ۸، صص ۱۰۱-۱۲۴.
- ۱۹- قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران، ناشر دار الکتب الإسلامية.
- ۲۰- کسایبی‌زاده، مهدیه‌السادات، (۱۳۸۹)، رابطه عشق الهی و ارزش زندگی برای جهان‌بینی ابن عربی، نیمسال‌نامه تخصصی پژوهشنامه ادیان، سال چهارم، شماره هفتم، صص ۱۱۳-۱۴۴.
- ۲۱- کمپانی زارع، مهدی، (۱۳۹۰)، مولانا و مسائل وجودی انسان، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه معاصر.